جلسه 174

یکشنبه 28/11/86

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که آیا صیغه امر دلالت بر مره و یا تکرار می کند یا نمی کند؟ عرض کردیم ظهور اطلاقی صیغه امر به لحاظ متعلق این است که صرف الوجود متعلق کافی است. اگر مولا بفرماید صل، یکبار که نماز بخوانیم کافی است برای حصول امتثال امر، و نیازی به تکرار نماز نیست. بلکه تکرار نماز تشریع و حرام است. بله اگر احتمال خللی بدهیم در این نماز که خواندیم، احتیاط به اعاده آن مانعی ندارد. اما اگر بدانیم که این نماز اول ما هیچ خللی نداشت، یا نماز دومی هم که می خواهیم بخوانیم مثل نماز اول است اگر خللی باشد در او هم هست، فقط بخاطر اینکه حضور قلب نداشتیم در نماز اول وبه دلمان ننشست بخواهیم اعاده کنیم، این جائز نیست. چون امر به ایجاد طبیعت با اولین نمازی که خواندیم امتثال شد، بقاء امر بعد از این نماز محال است چون می شود طلب الحاصل. چرا؟ برای اینکه این امر تعلق گرفته بود به ایجاد الطبیعة، می گفت بعد از اذان ظهر ایجاد کن طبیعت نماز ظهر را. و فرض این است که ما طبیعت نماز ظهر را ایجاد کردیم، بقاء آن امر دیگر طلب الحاصل است، مگر اینکه آن امر ساقط بشود یک امر دیگری پیدا کنیم بگوید أعد صلاتک.

مرحوم آخوند در کفایه فرموده است که: البته به نظر ما باید تفصیل داد بین آن جائی که اتیان واجب علت تامه است برای حصول غرض مولا، یا مقتضی است برای حصول غرض مولا.

اگر علت تامه باشد برای حصول غرض مولا، مثل اینکه مولا بگوید إسقنی ماءا، این عبد بیاید و مولای بیمار را سیراب کند. علت تامه رفع عطش محقق شد. معنا ندارد که بگوید مولا آن آبی که به تو دادم خوردی آب قم بود، اما رفته ام آب شیرین آورده ام می خواهم به تو بدهم بخوری. مولا عطشش برطرف شد دیگر آب نمی خواهد.

اما یکوقت اتیان واجب مقتضی است، مثل اینکه مولا گفت جئنی بماء، عبد آب آورد کنار مولا گذاشت. این آب آوردن نزد مولا مقتضی است برای حصول غرض که رفع عطش هست. موقعی غرض حاصل می شود که مولا آب را بردارد و بیاشامد. مرحوم آخوند فرموده: هنوز امر به اتیان ماء ساقط نشده، چون غرض مولا رفع عطش است که هنوز حاصل نشده است. ولذا می شود این عبد برود به جای این آبی که آورده مشابه این آب یا افضل از این آب را بیاورد. بگوید مولا رفتم برای تو آب شیرین آوردم این را بیاشام. اسم این را می گذارد تبدیل الامتثال بالامتثال.

مرحوم آخوند می گوید الامتثال بعد الامتثال را من قبول ندارم اما این تبدیل الامتثال بالامتثال است، کاری کردیم که امتثال اول را از بین بردیم با اتیان فرد افضل یا مشابه شد تبدیل الامتثال بالامتثال.

اقول: این فرمایش مرحوم آخوند ناتمام است. برای اینکه عرض کردیم مولا امر کرد به اتیان ماء. بعد از اتیان ماء محال است امر مولا باقی باشد. چون می شود طلب الحاصل. بله در این مثال یک شرط متأخری داریم وآن این است که مولا می گوید جئنی بماء و احفظه حتی اشربه. این عبد می تواند آب را که آورد این آب را بردارد بریزد دور، آب جدید بیاورد. چون وقتی این آب اول را دور ریخت شرط متأخر امتثال محقق نشد. چون امتثال این بود که جئنی بماء و قید لبی داشت که واحفظه حتی اشربه. و این عبد آب اول را به زمین ریخت و شرط متأخر او را نابود کرد. این مشکلی ندارد.

اما اگر شرط متأخری ندارد، مثل نماز، نماز بخوانید مقتضی است برای اینکه نهی از فحشاء و منکر بکند، شرط متأخری ندارد که ما او را ایجاد کنیم. سلام نماز را که دادیم امتثال محقق شد. بقاء امر به نماز بعد از اتیان به نماز محال است. چون می شود طلب الحاصل. ولذا معنا ندارد تبدیل الامتثال بالامتثال، مگر در همان موردی که گفتیم که امتثال شرط متأخری دارد و این عبد شرط متأخر امتثال را از بین ببرد، آب اول را به زمین بریزد.

وإن شئت قلت: ما در سقوط امر مولا اولا گفتیم اتیان متعلق امر کافی است، کاری به غرض مولا نداریم. مولا گفت جئنی بماء، مولا گفت صل، آنچه به من امر کردم انجام دادم. بقاء این امر بعد از حصول متعلق محال است حتی اگر غرض باقی باشد. ولذا در بحث تعبدی وتوصلی عرض کردیم اگر قصد قربت محال باشد در متعلق امر اخذ بشود و مولا مجبور باشد امر را ببرد روی ذات عمل، با اتیان به ذات عمل آن امر ساقط می شود، یک امر جدیدی پیدا می شود و می گوید آن عمل را اعاده کن.

حالا اگر اصرار دارید که نه، امر به یک فعل به صرف اتیان به آن فعل ساقط نمی شود، باید غرض مولا حاصل بشود. بسیار خوب، کدام غرض؟ آن غرضی که مولا از عبدش خواسته است که تحصیل بکند که به او می گویند الغرض الادنی من الامر، نه آن غرض اقصای از امر که مولا از عبد تحصیل آن را نخواسته است. مولا به عبد می گوید زمین را بذر بپاش. غرض اقصای مولا محصول این بذر است، اما غرض ادنایی که از عبد خواسته شده است چیست؟ إعداد الارض للنبت است، بقیه اش با مولا است. اینکه باران بیاید و هوا سرد نباشد و اینها با مولا است، آن چیزی که مربوط به عبد است این است که زمین را مستعد کند برای زرع. آن غرض ادنایی که از عبد خواسته شده است با متعلق امر حاصل می شود. مگر مثل قصد قربت در تعبدی، که حالا در او چون امکان اخذ قصد قربت نبود به نظر مشهور، وضعیت فرق می کرد. اما در مثالهای دیگر مولا به عبدش می گوید جئنی بماء، خب غرض ادنی این است که مولا متمکن بشود از شرب الماء، این غرض ادنی را مولا از عبد خواسته است، اما رفع العطش دیگر مربوط به خود مولا است. هر وقت خواست آب را بیاشامد رفع عطش بشود. اما آن غرض اقصی غرضی نیست که مولا از عبد بخواهد والا نمی گفت جئنی بماء بلکه می گفت إسقنی ماء. پس آن غرضی که طلب المولا من العبد تحصیله غرض ادنی بود یعنی تمکین المولا من شرب الماء. واگر هم امر مولا مشروط باشد سقوطش به حصول غرض مولا، مشروط به حصول آن غرضی است که طلب المولا من العبد اتیانه و تحصیله. حالا یکوقت مثل قصد قربت ممکن نیست در متعلق امر اخذ بشود او بحث دیگری است و آنجا قبول می کنیم.

پس آن غرض ادنی از امر که از عبد خواسته شده است تحصیل آن، با همان اتیان متعلق امر هست.

واین چیزی که آقای صدر مطرح کرده است که این تعبیر غرض ادنی و غرض اقصی را نباید اینجا مطرح کرد، چون این غرض ادنی غرض مقدمی است، وغرض مقدمی ساقط نمی شود مگر با حصول ذی المقدمه. چون آقایان می گویند واجب غیری مقدمه موصله است. غرض غیری وقتی تعلق گرفت به این غرض ادنی که اتیان بالماء است، این غرض ادنی غرض غیری است، و غرض غیری تعلق می گیرد به مقدمه موصله، وتا ذی المقدمه نیاید غرض غیری حاصل نمی شود.

اقول: جناب آقای صدر! غرض غیری در جائی است که غیر نفسی هم از همان عبد خواسته بشود. اگر شما به یک کسی می گوئید چکش بیاور، چکش آورد او که غرض غیری نیست. چون غرض غیری این است که اگر به او می گفتید چکش بیاور و مشغول بنائی بشود، بله این می شد غرض غیری. اما اگر به او می گوئید چکش بیاور تا خودم بنائی کنم، وقتی به او می گوئی چکش بیاور غرض از چکش آوردن او غرض نفسی است. ولذا عقاب می کنی او را که چرا چکش نیاوردی. با اینکه بر ترک مقدمه که کسی را عقاب نمی کنند. شما به این آقا می گوئی چرا چکش نیاوردی و او را عقاب می کنی. چون غرض چکش آوردن او نفسی است. یعنی چه؟ یعنی مقدمه واجب آخری که از همان مکلف خواسته شده باشد نیست. آخرین چیزی که از این مکلف خواستیم این است که به او گفتیم چکش بیاور، چیز دیگری نخواستیم. پس این می شود غرض نفسی.

پس این فرمایش مرحوم آخوند که فرمود تبدیل الامتثال بالامتثال در جائی که امتثال مقتضی سقوط غرض هست را قبول داریم، نخیر این فرمایش مرحوم آخوند درست نیست.

واگر این فرمایش ایشان درست بود مثال هم زد به اتیان عبد بالماء چون مقتضی است برای رفع عطش، چرا اسم این را می گذارد تبدیل الامتثال بالامتثال؟ خب بگوید الامتثال بعد الامتثال. آب اول آوردم می خواهم آب دوم هم بیاورم. بعدش هم چرا می گوئید فرد ثانی یا افضل باشد یا مساوی؟ نخیر ادون هم باشد. اول آب شیرین آوردیم، بعد هم می گوئیم ما که رفتیم کنار آب لوله کشی یک لیوان آب لوله کشی هم بیائیم بگذاریم آنجا، ضرر ندارد. اگر مقصودتان این است که آب اول را بریزد زمین و شرط متأخرش را اعدام کند، او را ما هم قبول داریم ومعتقدیم که اگر شرط متأخر آب اول را از بین ببریم اصلا امتثال محقق نشده است. آنوقت آب دوم را که می آورید باز هم شرط نیست که افضل یا مساوی باشد، بلکه ولو ادون باشد.

پس به نظر ما با اتیان متعلق، امر ساقط می شود و امتثال بعد الامتثال محال است، و تبدیل الامتثال بالامتثال هم محال است. مگر اینکه آن واجب شرط متأخری داشته باشد و ما شرط متأخرش را از بین ببریم. کما اینکه فقهاء این بحث را مطرح کرده اند به شکل غیر رسمی، چون در جای خاصی مطرح نیست. در امتثال امر ضمنی مطرح کرده اند، گفته اند شما اول می روید وضوء می گیرید صورتتان را می شورید دست راست دست چپ، یک کمی وسواس هستید به دلتان نمی چسبد از نو شروع می کنید. خب بحث می شود که آیا این وضوء جدید صحیح است یا صحیح نیست؟

همین بحث پیش می آید که ربما یقال کما لایبعد که چون امتثال امر ضمنی در مرکبات به این است که سائر اجزاء به آن ملحق بشود، و ما دیگر بعد از شستن دست چپ از نظرمان برگشتیم واتمام آن وضوء اول را دیگر ادامه ندادیم، ولذا شرط متأخر امتثال امر ضمنی با آن وضوء اول اتمام وضوء اول بود محقق نشد. ولذا آنوقت این وضوء دوم می شود مصداق وضوء صحیح. البته نه اینکه اعراض مبطل است، لذا اگر شما تصمیم گرفتید که وضوءتان را از نو شروع کنید، بعد از تصمیمتان برگشتید و گفتید لعنت خدا بر شیطان همان وضوء اول را تکمیل کنم، این اشکالی ندارد. اما کلام در این است که اگر وضوء اول را تکمیل نکردید شرط متأخر صحت آن غسل وجه ویدین در وضوء اول اتمام آن وضوء اول بود که محقق نشد، ولذا این وضوء دوم می شود مصداق اتیان وضوء صحیح.

در حالی که برخی از بزرگان این را قبول ندارند و اشکال می کنند. نتیجه این اشکال این است که این نحو وضوء باطل است. مگر شما وقتی پشیمان شدید از ادامه وضوء اول، بروید صبر کنید موالات عرفیه به هم بخورد، یا بروید چرت مختصری بزنید تا نوم ناقض وضوء باشد تا بیائید از نو وضوء بگیرید. اما بخواهید همینجوری از نو شروع کنید و قبل از فوت موالات عرفیه وضوء را استئناف کنید بعضی ها اشکال می کنند. اشکالش هم از اینجا ناشی می شود که می گویند شما بار دوم که دارید وجه ویدین را می شورید این بار دوم دیگر مصداق امتثال امر نیست. آنوقت این دست چپتان را که بار دوم می شورید می شود غسله ثانیه در ید یسری. غسله ثانیه ید یسری را بعضی ها مثل مرحوم آقای تبریزی مشروع نمی دانند واشکال می کنند، (ایشان احتیاط می کرد). آنوقت با این غسله ثانیه ید یسری می خواهید مسح بکشید، می شود مسح به ماء غیر وضوء. یا فرض کنید شد غسله ثالثه که دیگر همه اشکال می کنند کار خراب می شود.

البته ما قبول نداریم، ما نظرمان همین است که شرط امتثال ضمنی در آن وضوء اول اتمام آن وضوء اول است و این شرط متأخر محقق نشد. امتثال امر ضمنی به امتثال امر نفسی به مرکب است که امر نفسی محقق نشد.

در تکبیرة الاحرام علی القاعده او هم اشکال ندارد. می گوید الله اکبر، بدون اینکه حرف بزند و نمازش را باطل کند در دلش می گوید نشد. دومرتبه گفت الله اکبر به قصد استئناف نماز، ما باشیم و علی القاعده می گوئیم اشکال ندارد. روایت خاصی نداریم. ولی چون در باب نماز قطع فریضه بنابر نظر مشهور حرام است، آنوقت این تکبیره ثانیه می شود مصداق قطع فریضه، و می شود حرام، و دیگر صلاحیت برای عبادت ندارد. چون صرف اینکه نیت و تصمیم جدی داشتید قطع کنید نماز را ولی هنوز حرف نزدید که نمازتان باطل نمی شود. به محضی که الله اکبر دوم گفتم در نماز فریضه، این می شود ابطال الله اکبر اول، و می شود حرام، والحرام لایصلح للعبادة.

اما در نماز مستحب چون قطعش حرام نیست مشکلی ندارد.

سؤال وجواب: نیت قطع با نیت قاطع در صوم فرق دارد. قیاس نکنید. صوم امساک عن نیة است فی جمیع الآنات. چه ربطی دارد به نماز؟.

 مثالی که مورد ابتلاء است در طواف وسعی است. بعضی ها می روند دو شوط طواف می کنند، بعد می گویند به دلمان نچسبید و می آیند استئناف می کنند نماز را قبل از فوت موالات عرفیه. حضرت امام ره فرموده این استئناف طواف باطل است. ولکن برخی از بزرگان مثل مرحوم آقای اراکی نظرشان این بود استئناف طواف حتی قبل از فوت موالات عرفیه اشکال ندارد. و این طواف دوم می شود مصداق امتثال واجب.

ما این نظر آقای اراکی ره را بعید نمی دانیم. چون معتقدیم آن دو شوط طواف اول شرط متأخرش این است که پنج شوط دیگر را به نیت اتمام آن دو شوط انجام بدهیم، وچون این کار را نمی کنیم، پس این دو شوط اول امتثال امر ضمنی نیست چون شرط متأخرش نیست. اما این طواف مستأنف ما هفت شوط بجا آوردیم قصد هم کردیم که این هفت شوط اجزاء این طواف دوم باشد و اطلاق فلیطوفوا بالبیت العتیق این را شامل می شود و به نظر ما اشکالی ندارد[[1]](#footnote-1).[[2]](#footnote-2)

کلام واقعی می شود در یک فرع فقهی، که آقایان مطرح کرده اند که در او شبهه تبدیل الامتثال بالامتثال یا شبهه الامتثال بعد الامتثال در آن هست. در صحیحه ابن بزیع آمده استکه می گوید: إنی احضر المسجد فیأمروننی بالصلاة بهم وقد صلیت قبل أن اتاهم، فکتب علیه السلام صل بهم، نماز خواندم بعد آمدم مسجد، مردم گفتند امام جماعت بشو، از امام علیه السلام سؤال کرد می توانم امام جماعت بشوم؟ حضرت فرمود بله مانعی ندارد.

ولذ اطلاق این صحیحه این بزیع اقتضاء می کند که اعاده نماز بر این امام جماعت جائز است ولو نماز اولش را با جماعت دیگری خوانده باشد. البته فقط دو بار. بار سوم دیگر دلیل ندارد[[3]](#footnote-3).

روایات دیگری هم داریم، مثلا صحیحه هشام دارد که الرجل یصلی الصلاة وحده ثم یجد جماعة، قال یصلی معهم و یجعلها الفریضة إن شاء.

این روایت مشکل ایجاد کرده است، گفته می شود که این که شد الامتثال بعد الامتثال. نماز فرادی خواند، که مورد روایت است، بعد می آید مسجد می بیند نماز جماعت هست یک بار دیگر نمازش را به شکل جماعت می خواند، این هم شد الامتثال بعد الامتثال. پس این روایت تجویز کرده است امتثال بعد الامتثال را. معلوم می شود برهان عقلی مان گیر دارد.

این شبهه ای است که مطرح می شود.

بعضی ها گفته اند این جمله ویجعلها الفریضة إن شاء، یعنی ویجعلها فریضة قضائیة إن شاء. اصلا امتثال بعد الامتثال محال است. محال ممکن نمی شود. پس این روایت می خواهد بگوید اگر خواستی نیت کن که این نماز معاده تو نماز قضاء ما فات باشد.

کما اینکه در روایت اسحق بن عمار هم هست: صل واجعلها لما فات.

بعضی ها اشکال کرده اند، گفته اند آنوقت این قید «إن شاء» که فرمود و یجعلها الفریضة إن شاء چه می شود؟ اینجوری که شما معنا می کنید آیا در مقابل و یجعلها الفریضة إن شاء این می شود که ویجعلها نافلة؟ اینکه به ضرورت فقه باطل است. نافله در جماعت مشروع نیست.

در جواب از این اشکال گفته اند: «إن شاء» را به و یجعلها الفریضة نزنید، «إن شاء» را برنید به اصل یصلی معهم، یعنی یصلی معهم إن شاء و یجعلها الفریضة یعنی ویجعلها فریضة قضائیة.

اقول: انصاف این است که این خلاف ظاهر است. اول می گوید یصلی معهم، بعد وسطش می گوید ویجعلها الفریضة، بعد إن شاء بگوید که بخورد به ویصلی معهم. این خلاف ظاهر است.

به نظر ما این آقایان بهتر می توانستند از خودشان دفاع کنند. اینهایی که می گویند ویجعلها الفریضة یعنی ویجعلها فریضة قضائیة إن شاء می توانستند بگویند بله، ویجعلها فریضة قضائیة إن شاء، این إن شاء در مقابل آن فردی است که روایت دیگر داریم که صل معهم واجعلها تسبیحا. روایت داریم. روایت می گوید با آنها نماز بخوان اما قصد نماز معهوده نکن، بلکه قصد بکن تسبیح و ذکر خدا را. (در این روایت ندارد که امام جماعت می شود، بلکه ظاهرش این است که مأموم می شود).

اما انصاف این است که لام الفریضة لام عهد است[[4]](#footnote-4). ویجعلها الفریضة حملش بر فریضه قضائیه خلاف ظاهر است. ظاهرش این است که ویجعلها الفریضة یعنی همان فریضه ای که قبلش خوانده بود. ظاهرش این است.

ولذا این توجیه که ویجعلها الفریضة را حمل کنیم بر فریضه قضائیه درست نیست. ظاهر ویجعلها الفریضة یعنی یجعلها همان فریضه ادائیه.

ولکن مدعای ما این است که این نماز دوم فریضه بالفعل نیست. فریضه ذاتیه است نه فریضه فعلیه. یعنی این نماز دوم نماز ظهر ادائیه است، اما بالفعل امر وجوبی ندارد. آن امر وجوبی به نماز ظهر که إذا زالت الشمس وجبت الصلاة آن با همان نماز ظهر قبلی ساقط شد. این نماز ظهر دوم امر استحبابی دارد. و آن امام جماعت هم می آید نماز ظهر ادائیه را به قصد امتثال امر استحبابی بجا می آورد. پس به قصد امتثال امر استحبابی هم می تواند امام بشود و هم می تواند مأموم بشود.

منتهی ببینیم آیا این حرف ما خلاف ظاهر هست یا نه.

1. - یمکن أن یقال بقول ثالث وهو أن مجرد النیة لایکون مبطلا للطواف السابق فیحتاج ابطاله باتیان المنافی العرفی مثل التکبیرة الثانیة فی الصلاة أو فوت الموالات. لکن هذا المنافی العرفی لایوجد فی المقام، لعدم فوت الموالات و أن الاتیان بالشوط الاول للطواف الثانی لایکون منافیا للشوطین السابقین بل یحسب عرفا بمنزلة الشوط الثالث للطواف الاول. نعم یکون الشوط السادس والسابع للطواف الثانی بمنزلة الشوط الثامن والتاسع للطواف الاول و هو یکون منافیا عرفا، فبطلان طوافه من حیث زیادة الشوطین الاخیرین. فلو تبدل رأیه فی اثناء الطواف و لم یأت بهذین الشوطین الاخیرین لایبطل طوافه اصلا. (ظ). [↑](#footnote-ref-1)
2. - پاورقی موجود در جزوه مطالعه شود. [↑](#footnote-ref-2)
3. - لاموجب لتخصیص الروایة بالصلاة الثانی اصلا، بعد کون الملاک فی الصلاة الثانی و الصلاة الثالث واحدا. [↑](#footnote-ref-3)
4. - لکن الاستاذ لم یقبل فی الاصول کون اللام بمعنی العهد و غیر العهد وتفصیل الکلام فی محله. [↑](#footnote-ref-4)